

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

اشکالی از جانب شیخ انصاری رحمه الله بر این ثمره عملیه بین مبنای مشهور و مبنای صاحب فصول در باب وجوب مقدمه شده است که ایشان می گوید: اگر اعمال دقت کنید و با نظر دقیق بخواهید وارد شوید باید بگویید: روی مبنای مشهور هم عبادت صحیح است، همان طور که روی مبنای صاحب فصول، صحیح است و اگر اعمال دقت نکرده و يك کمی مطلب را توسعه بدهید روی هر دو مبنا آن عبادت، باطل است (هم مبنای فصول و هم مبنای مشهور) پس چرا بین اینها فرق گذاشتید؟

اما بیان و توضیح اشکال: ما قبول داریم که روی مبنای مشهور، ترك نماز به عنوان مقدمه واجب (ازاله)، واجب است؛ ولی ترك نماز که واجب شد، چرا فعل نماز - که نقیض ترك نماز است - حرام باشد؟ شما می گوید: فعل نماز، نقیض ترك نماز است؛ و ما قبول نداریم که فعل نماز نقیض ترك باشد، زیرا نقیض را در منطق معنا کرده اند به این که: «نقیض هر چیزی، از بین بردن آن چیز و برطرف کردن آن چیز است» به این ترتیب، ترك نماز نقیض مستقیما فعل نماز نیست، بلکه ترك نماز نقیضش رفع ترك صلاة و برطرف کردن و از بین بردن ترك صلاة است. منتهی در خارج اگر بخواهد ترك صلاة، رفع شده و از بین برود و برداشته شود لامحاله در ضمن فعل صلاة تحقق پیدا می کند. اما شما نمی توانید مستقیما بگویید که فعل نماز نقیض برای ترك نماز است؛ زیرا نقیض ترك، رفع ترك و إعدام ترك است ولی إعدام و رفع ترك در خارج با وجود فعل نماز تحقق پیدا می کند، اما وجود صلاة حقیقتا نقیض برای ترك نیست.

پس وقتی با نظر دقیق، فعل نماز، نقیض ترك صلاة نشد؛ حال چنانچه ترك صلاة، واجب شد، دیگر چرا فعل نماز روی مبنای مشهور حرام بشود؟ البته نقیض، حرام است ولی حرمت نقیض به فعل نماز ارتباطی ندارد؛ زیرا فعل نماز - روی دقت نظر - نقیض ترك نماز نشد.

بنابراین اگر اعمال دقت کنیم، روی مبنای مشهور هم فعل نماز، حرام نیست و وقتی حرام نشد، عبادت که همان نماز است فاسد و باطل واقع نمی شود. این بنا بر این که ما دقت نظر به خرج دهیم.

اما اگر دقت نظر به خرج ندهیم و بگوییم: فعل نماز، نقیض ترك نماز است؛ چون که ترك صلاة، واجب است پس فعل صلاة، حرام می شود؛ روی حرف صاحب فصول هم همین طور است و روی حرف ایشان هم ترك نمازی که موصل به ازاله باشد واجب است و نقیض این ترك نماز موصل إلى الإزالة، حرام است. و نقیض آن روی مبنای صاحب فصول دو فرد پیدا می کند: یکی اینکه نه نماز بخواند و نه ازاله کند، و دیگر اینکه نماز بخواند و ازاله نکند. هر دوی اینها نقیض ترك صلاة موصل إلى الإزالة هستند.

مجرد این که روی مبنای صاحب فصول، نقیض دو تا فرد دارد و روی مبنای مشهور يك فرد دارد، این سبب اختلاف حکم نمی شود. اگر نقیض، حرام است پس به هر دو فردش حرام است؛ و اگر نقیض، خودش حرام است و به فرد سرایت نمی کند، آن

جایی که مثل مبنای مشهور، فرد آن، منحصر باشد پس حرمت نباید به فرد ارتباطی داشته باشد.

پس خلاصه اشکال شیخ این شد که: اگر شما دقت نظر به خرج دهید و بخواهید تمام خصوصیات را با دقت ملاحظه کنید، روی هیچکدام از مبانی مشهور و صاحب فصول، عبادت به جای ازاله، حرام نیست و لا تكون فاسدة. اما اگر يك قدری بخواهید جنبه دقت را کنار بگذارید، هم روی حرف مشهور و هم روی مبنای صاحب فصول، عبادت حرام است؛ زیرا عبادت، نقیض ما هو الواجب است روی حرف مشهور، عبادت، تنها فرد نقیض ما هو الواجب است و روی حرف صاحب فصول این عبادت یکی از دو فرد نقیض ما هو الواجب است. و يك فرد و یا دو فرد داشتن مدخلیتی در حکم ندارد و موجب تفاوت بین حرف مشهور و صاحب فصول نمی‌شود.

قلت: مرحوم آخوند تمام حرفهای شیخ را می‌پذیرد و این اشکال را قبول می‌کند مگر همین حرف آخرش را، و می‌فرماید:

ما می‌توانیم بین يك فرد و دو فرد فرق قائل بشویم. بیان آخوند در فرق بین يك فرد و دو فرد این است که: در آن جایی که نقیض، منحصر به فعل نماز است - مثل مبنای مشهور - که ترك نماز، واجب است و نقیض ترك نماز که رفع ترك باشد، حرام است؛ و مصداق رفع ترك هم منحصر به فعل نماز است؛ مطلب این‌طور است که خود این فعل صلاة و خود این امر وجوبی به نام نماز، اگر اصطلاحاً نقیض ترك نماز نباشد و معنای نقیض بر آن منطبق نشود؛ ولی چون این ویژگی را دارد که نقیض اگر بخواهد در خارج وجود پیدا بکند، جز در ضمن فعل نماز امکان ندارد و لامحالة اتحاد وجودی با فعل نماز پیدا می‌کند، پس این‌جا می‌توانیم ادعا کنیم که این فعل نماز - چون نقیض با آن کاملاً متحد است و جز در ضمن این فعل نمی‌تواند تحقق پیدا بکند - یا به عنوان این‌که خودش نقیض است و یا به عنوان این‌که نقیض، جز در ضمن این فعل نمی‌تواند تحقق پیدا بکند، این فعل نماز، حرام می‌شود؛ و چون که این فعل نماز، محرم است و عبادت است ولذا روی مبنای مشهور، فاسد و باطل است.

اما روی مبنای صاحب فصول این‌طور نیست و روی حرف ایشان، نقیض يك عنوان عامی است که این عنوان عام گاهی اتحاد و ارتباط با فعل نماز پیدا می‌کند و گاهی هم در ضمن ترك نماز و ترك ازاله تحقق پیدا می‌کند. بنابراین نتیجه دو فرد داشتن این می‌شود که نقیض، گاهی مقارن با فعل نماز بوده و با فعل نماز تحقق پیدا می‌کند و گاهی هم با فرد دیگر ارتباط و مقارنت پیدا می‌کند. و لذا چه وجهی دارد که در صورت حرمت رفع ترك موصل که نقیض ترك موصل است، حکم به حرمت فعل نماز شود، فعل نمازی که گاهی اوقات رفع الترك با آن مقارنت پیدا می‌کند؟ چرا این فعل نماز حرام باشد، در حالی که گاهی اوقات این فعل نماز عنوان نقیض را پیدا می‌کند؟ اگر از شما بپرسند که علت حرمت نماز چیست، آیا می‌توانید جواب بدهید: به خاطر این است که نقیض ترك موصل، حرام است، و نقیض الترك هم گاهی با این فعل نماز مقارنت پیدا می‌کند؟

آخوند می‌فرماید: آنچه گفته شد در باب مقارن بود، لکن در باب ملازم يك عقیده‌ای داریم به این بیان که: اگر شما دو فعل خارجی پیدا کردید که این دو فعل، متلازم با هم هستند، اگر شارع یکی از این دو فعل را واجب کرد، در این‌جا تکلیف چیست؟ آیا تکلیف این است که چون که احد المتلازمین واجب شده است، ملازم دیگر هم وجوب پیدا می‌کند؟ مجرد تلازم بین دو فعل، اقتضای سرایت حکم نمی‌کند و اقتضاء نمی‌کند که اگر احد المتلازمین واجب شد، ملازم دیگر هم واجب باشد.

بله، آنچه که هست این است که اگر احد المتلازمین واجب شد، ملازم دیگری نمی‌تواند يك حکم مخالف با آن پیدا بکند؛ یعنی: نمی‌شود که احد المتلازمین واجب باشد و ملازم دیگر، حرام باشد و علت این مطلب آن اس تکه اگر ملازم دیگر حرام باشد، تکلیف به ما لا یطاق لازم می‌آید. اما مسئله به همین مقدار است و مانعی ندارد که یکی واجب باشد و دیگری مستحب باشد و یا یکی واجب و دیگری مباح باشد. پس تلازم اقتضای سرایت نمی‌کند.

در باب تلازم اگر این مطلب را قائل شدیم، در مانحن‌فیه مطلب سهل‌تر است، زیرا ملازمه‌ای نیست و مسئله مقارنه اتفاقی

است؛ یعنی: گاهی از اوقات نقیض ترك الصلاة الموصول مقارنت با فعل صلاة پیدا می‌کند و گاهی هم با فعل صلاة ارتباطی ندارد و در ضمن ترك صلاة و ترك ازاله با هم تحقق پیدا می‌کند.

پس فرق این شد که روی مسلك مشهور چون نقیض، اتحاد وجودی با فعل نماز دارد پس این فعل نماز، حرام است و حرمت در عبادات هم موجب فساد و بطلان است. ولی روی مبنای صاحب فصول، نقیض، يك امر عدمی عام است که گاهی تقارن وجودی با فعل صلاة پیدا می‌کند و گاهی هم تقارن با ترك نماز و ترك ازاله دارد، حال چگونه می‌توان در این جا حکم به حرمتی را که روی عنوان نقیض است به این مقارن (فعل نماز) اتفاقی سرایت داد؟ و لذا روی مبنای صاحب فصول نماز، حرام نیست و در نتیجه فعل نماز محکوم به صحّت است نه محکوم به فساد.

پس این ثمره‌ای که بر قول به مقدمه موصله بار شده است، به عقیده آخوند، ثمره صحیحی است.

در آخر خلاصه‌ای از فرمایش مرحوم شیخ و مرحوم آخوند را ذکر می‌کنیم. مرحوم شیخ معتقد است که فعل نقیض ترك نیست و در نتیجه فعل صلاة نقیض ترك نماز نیست، بلکه مصداق نقیض است، لکن طبق قول مشهور در مصداق منحصر است و طبق نظر به فضولی که قائل به ترك موصول یعنی ترك خاص است، نقیض آن رفع ترك خاص است که دارای دو مصداق است، یکی فعل صلاة و دیگر ترك غیر موصول یعنی ترك نماز و ترك ازاله، و شیخ معتقد است که در هر دو صورت باید نماز فاسد باشد از باب سرایت.

امام مرحوم آخوند قائل است که مراد از نقیض كل شيء رفعه آن است که نقیض وجود عدم و نقیض عدم، وجود است. در نتیجه نقیض ترك مطلق (قول مشهور) فعل مطلق است؛ یعنی صلاة، اما نقیض ترك موصول و ترك خاص (قول فصول) فعل صلاة نیست، بلکه صلاة مقارن نقیض است و سرایت احکام در ملازمین مورد قبول نیست تا چه رسد به مقارنین.

نکته‌ای که مرحوم آخوند به آن توجه می‌دهند آن است که اساساً لازم نیست در این بحث، نقیض اصطلاحی و قانون نقیض كل شيء رفعه را جاری کنیم، بلکه در باب احکام از راه معاندت وارد می‌شویم. ایشان معتقد است که روی قول مشهور، فعل صلاة، خودش عنوان معاند را دارد، ولو اینکه نقیض اصطلاحی باشد، اما بنا بر قول فصول فعل صلاة عنوان معاند را ندارد، بلکه مقارن با معاند است. و از این جهت حرمت به آن تعلق ندارد.

تقسیم واجب به اصلی و تبعی

تقسیم چهارمی برای واجب هست (علاوه بر تقسیم واجب به مطلق و مشروط، معلّق و منجّز، نفسی و غیری) که آخوند ظاهراً فراموش کرده است که آن را در بحث تقسیمات واجب بیان کند و الآن آن را ذکر می‌کند و آن تقسیم واجب است به اصلی و تبعی.

ولی اختلافی در این جا پیش آمده است و آن این است که آیا این تقسیم واجب به اصالت و تبعیت، مربوط به مقام دلالت و مقام اثبات و لفظ است، و یا این که نه به مقام لفظ و دلالت کاری ندارد و مربوط به مقام ثبوت و مقام واقع است؟ یعنی واقع، قبل از این که مفاد دلیل قرار بگیرد و در قالب لفظ بیاید، این انقسام به اصلی و تبعی در آن هست.

مرحوم آخوند معتقد است که این تقسیم مربوط به مقام ثبوت و واقع است و قبل از اینکه واقع، در قالب لفظ در آید واقع، در قالب لفظ در نیامده این تقسیم به اصالت و تبعیت در آن جاری است؛ به این بیان که:

واجب اصلی آن است که مولی مستقلاً، التفات و توجه به آن واجب پیدا کرده و خصوصیات را که در وجود آن مدخلیت دارد، ملاحظه کرده و به دنبال التفات و توجه و وجود خصوصیات، اراده مستقل و طلب قلبی مستقل به این واجب تعلق گرفته است. گرچه هنوز در قالب لفظ نیامده است؛ ولی چون به خود واجب توجه کرده و خصوصیاتش را دیده است، اراده‌اش به این واجب متعلق شده است. البته ممکن است آن جهت موجب‌اش، جهتی باشد که اقتضای ایجاب‌گیری بکند؛ مثل این‌که مولی خود وضوء را مستقیماً مورد التفات قرار داده و به آن توجه می‌کند و متعلق اراده مولی قرار می‌گیرد، ولی اراده‌ای که به این وضوء متعلق است به لحاظ این است که وضوء شرط برای نماز و دخیل در نماز است.

پس واجب اصلی - روی مبنای آخوند - یعنی: آنچه که خودش در دایره توجه و التفات مولی آمده است، اعم از این‌که وجوب‌گیری داشته باشد یا وجوب نفسی.

اما واجب تبعی آن است که اصلاً خود شیء و خود واجب مورد توجه مولی قرار نگرفته است، ولی خصوصیت این واجب این است که اراده متعلقه به این واجب، لازمه تعلق اراده به يك شیء دیگر است؛ مثل این‌که «كون على السطح» مولی واجب نماید را در حالی که اصلاً به مقدمیت نصب نردبان در ذهن مولی نیامد و اصلاً توجه پیدا نکرده است به این‌که نصب نردبان مقدمه «كون على السطح» است و چون‌که توجه پیدا نکرد، تبعاً جهات آن را ملاحظه ننموده است و چون جهاتش دیده نشده، پس اراده مستقلی به آن متعلق نشده است. پس واجب تبعی - روی مبنای آخوند - یعنی: واجبی که مولی آن را ندیده و توجه به آن پیدا نکرده است، ولی در عین حال اراده مخفی مولی به آن متوجه هست؛ زیرا این واجب، لازمه اراده متعلقه به ذی‌المقدمه است.

پس نتیجتاً مسئله اصالت و تبعیت، به عقیده آخوند، مربوط به مقام ثبوت و واقع است.

در مقابل، مانند صاحب فصول گفته‌اند: این‌طور نیست و مسئله اصالت و تبعیت، به عالم اراده و التفات و توجه مولی کاری ندارد؛ بلکه از شؤون خطاب مولی است و از شؤون دلیلی است که مولی آن دلیل را اقامه می‌کند و مقصود از دلیل، اعم از لفظی و غیرلفظی است.

بیان این گروه در توضیح مبانی خود چنین است که می‌گویند: مولی لفظی را که می‌گوید باید ملاحظه کنیم و ببینیم با این لفظ چه چیزی را می‌خواهد افهام کند و مقصود بالافهام و مقصود به افاده‌اش چیست. بنابراین باید تعریف این دو واجب را طبق مبنای این گروه که می‌گویند تقسیم مزبور، مربوط به مقام دلالت است، نیز بیان کنیم:

واجب اصلی آن است که مستقیماً مقصود به افهام باشد و مولی آن لفظ را برای افهام آن گفته است و این لفظ را برای دلالت و وجوب آن آورده است. پس واجب اصلی آن است که مقصود به افاده مستقل از نظر دلالت و لفظ باشد.

اما واجب تبعی آن است که لفظی را که مولی آورده است، برای افهام آن واجب نبوده است و نمی‌خواسته آن را افهام و افاده بکند؛ ولی در عین حال از کلام مولی استفاده شده است، مثل همین دلالت تنبیه و اشاره که در مسئله اقلّ حمل به عنوان مثال ذکر شده است که يك جا خدا می‌فرماید: (وحمله وفصاله ثلاثون شهرا) و در جای دیگر می‌فرماید: (والوالدات يرضعن اولادهنّ حولین کاملین) که ما از جمع این دو آیه استفاده می‌کنیم که اقلّ حمل، 6 ماه است بدون این‌که هیچ‌يك از این دو آیه بخواهد اقلّ حمل را افهام کند. مقصود به افهام از این دو آیه، بیان اقلّ حمل نیست، ولی از کلام مولی - به تبع مطالب ذکرشده - این اقلّ حمل هم استفاده می‌شود.

پس واجب تبعی چنین است که کلام مولی نمی‌خواهد آن را افهام کند ولی از کلام مولی به تبع استفاده می‌شود.

بدین ترتیب بعضی‌ها در مقابل مرحوم آخوند این عقیده را دارند که اصالت و تبعیت مربوط به مقام اثبات و مقام دلالت و لفظ است.

مثال برای واجب اصلی و تبعی: محقق قوچانی - استاد مرحوم مشکینی - مثال جالبی طرح کرده است که: مولى می‌فرماید هرگاه به اندازه 4 فرسخ از وطن خود خارج شدی و قصد هم داشتی، نماز تو قصر می‌شود. ما از این‌که بین قصر نماز و عدم وجوب صوم ملازمه است می‌فهمیم که هرگاه نماز قصر شد، روزه هم وجوبی ندارد و در سفر، نیاز به روزه گرفتن نیست. قصر نماز يك واجب اصلی است که لفظ دلیل بر آن دلالت دارد و مقصود به افهام است؛ ولی عدم وجوب صوم واجب تبعی است، زیرا مقصود به افاده نبوده است.

و صَلَّی اللّٰه عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ